

علی غضنفری

قرآن

مشکلات و مطالعات قرآنی



آنچه در پیش روی

دارید، بررسی نقش اصحاب به عنوان اولین طبقه تفسیری در تفسیر قرآن کریم است. در این مقاله به طور موجز سعی شده است ضمن استناد به آیات قرآن برای جواز تفسیر کلام وحیانی، از پنج تن از اصحاب پیامبر (ص) ذکری به میان آید و عمده مستندات آنان در تفسیر مطرح گردد. بخش عمده‌ای از این مقاله را تعریف اصحاب و شأن آنان به خود اختصاص داده است. در این قسمت، اصحاب در لغت و اصطلاح تعریف شده و ویژگیهای تفسیری آنان ذکر شده است.

تعریف اصحاب از زبان اندیشمندان اهل سنت و معیار صحابی شدن در لابه لای کتب مختلف آنان بحث بعد را شکل می‌دهد.

عدالت اصحاب که از مباحث مهم در علم حدیث و علوم مربوط به آن شمرده می‌شود، با دقت مورد ارزیابی قرار گرفته و دیدگاه متفکران شیعی و سنی طرح و دلائل آنان به دور از تعصب و تنها با استفاده از مدارک مورد قبول طرفین جرح و تعدیل گشته و در نهایت این نتیجه اخذ شده است که اصحاب به خاطر صحابی بودنشان مورد اکرماند ولی اعمال و رفتار و نیز اقوالشان باید چون سایر انسانها در بوثه نقد و بررسی قرار گیرد. اخبار و احادیث و آثار منقوله از آنان نیز اگر منتسب به معصوم و شخص پیامبر (ص) باشد، لازم است مورد بررسی قرار گیرد، ولی اگر این منقولات از خود صحابه نقل شود و یا از آن رأی معصوم کشف نگردد، تفسیر لغات به میزان قول لغوی از اعتبار برخوردار بوده و بقیه آراء آنها حجیت شرعیه ندارد.

کلید واژه‌ها: قرآن، تفسیر، روشهای تفسیری، طبقات مفسرین، اصحاب.

مطابق مفاد آیه شریفه: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا تَلْوِينَ لَهُمْ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۱

پیامبر اسلام (ص) اولین مفسر قرآن کریم محسوب می‌شود. بعد از آن حضرت، امام علی بن ابیطالب (ع) معدن علم و حکمت بود. او به اعتراف برجستگان علمی همه فرق اسلامی، مشخص‌ترین شخصیت علمی اسلام محسوب می‌شد.

پیامبر (ص) در مورد او فرموده است: من شهر علم و علی درگاه آن است، پس هر کس در پی حکمت است، از طریق او وارد شود؛ «انا مدينة العلم و علی بابها و من اراد الحكمة فليأتها من بابها»^۲.

و او خود را عارف‌ترین انسانها به قرآن و علوم مرتبط با آن می‌دانستند و خطاب به مردم فرمودند: «أيها الناس سلوني قبل أن تفقدوني فلأننا بطرق السماء اعلم مني بطرق الأرض»^۳؛ ای مردم از من پرسید قبل از اینکه مرا نیابید که من به راههای آسمانها نسبت به زمین آگاه‌تر هستم.

ابن مسعود از مفسران بزرگ در همان عصر، فرمایش او را تأیید می‌کرد و می‌گفت: «ان القرآن أنزل علي سبعة احرف ما منها حرف الا ولها ظهر و بطن و ان علي بن ابیطالب عنده من الظاهر و الباطن»^۴؛ قرآن بر هفت حرف نازل شده است و نیست حرفی از آنها مگر اینکه ظاهر و باطنی دارد و علی بن ابیطالب (ع) علم به ظاهر و باطن آن دارد. این روایت را بسیاری از برجستگان تسنن نقل کرده‌اند.^۵

جلال‌الدین سیوطی می‌گوید: «در بین اصحاب، ده نفر به تفسیر قرآن شهرت یافتند که عبارتند از خلفاء اربعه، ابن مسعود، ابن عباس، ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابو موسی اشعری، عبدالله بن زبیر و در میان خلفاء اربعه، بیشترین تفسیر قرآن از علی بن ابیطالب (ع) نقل شده است و روایات تفسیری سه خلیفه دیگر به واسطه کوتاه بودن عمرشان اندک است»^۶.

البته این توجیه از سیوطی که صاحب فکر و اندیشه است و آثار بسیاری در زمینه قرآن و سنت نگاشته است، بسیار بعید و دور از انتظار به نظر می‌رسد.

زرقانی در مناهل العرفان، در بیان علت کم بودن روایات تفسیری خلفاء و کثرت روایات تفسیری حضرت امیر (ع) ضمن بیان نکته‌ای که سیوطی بدان اشاره داشتند، می‌افزاید: «به علاوه، امام به برتری فکری، علم و دانش سرشار و اشراق قلبی، از دیگران ممتاز بوده است»^۶.

بعد از ایشان می‌توان به مفسران دیگری از اصحاب اشاره کرد که از جمله:

۱- عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب:

او هنگام ارتحال رسول خدا (ص) سیزده ساله بوده است و با سن اندکش به علت ملازمت بسیار با پیامبر خدا و آگاهی از برخی اسرار نبوت جزء اصحاب شمرده شد. وی در کنار ابن مسعود و گاه قبل از او، برجسته‌ترین مفسر قرآن محسوب می‌شود.

پیامبر(ص) به ابن عباس عنایت خاص می داشتند. حضرت در روایتی او را فارس قرآن نامیده و فرموده اند: «حذیفه بن الیمان من اصفیاء الرحمن وابصرکم بالحلال و الحرام، و عمار بن یاسر من السابقین و المقداد بن الاسود من المجتهدین و لکل شیء فارس و فارس القرآن عبداللہ بن عباس»^۷ حذیفه از برگزیدگان خدای رحمان و بیناترین شما به حلال و حرام است، عمار از سابقین و مقداد از کوشایان بوده و برای هر چیزی قهرمانی است و دلاور در عرصه قرآن، ابن عباس است.

و نیز حضرت او را چنین دعا کرده بودند: «اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل»^۸ خدایا او را در دین فقیه گردان، خدایا تأویل را به او بیاموز.

حضرت علی(ع) نیز مردم را به نظریات تفسیری او ارجاع می داد، او را تمجید می کرد و می فرمود: «ابن عباس کأنما ینظر الی الغیب من ستر رقیق»^۹ ابن عباس به غیب از پس پرده ای نازک نگاه می کند.

وی در مورد نظریات تفسیری خویش می گوید: «ما اخذت من تفسیر القرآن، فعن علی بن ابیطالب» هر چه از تفسیر قرآن فرا گرفتیم، از علی بن ابیطالب است.

منابع تفسیری او بعد از آراء و نظریات علی(ع) همان طور که خود به آن اذعان داشت، عبارت بودند از:

الف) اشعار عربی

ابن عباس برای درک مفهوم واژه های قرآن به اشعار عربی رجوع می کرد، به نظر او شعر عربی، عربی اصیل است و قرآن به زبان عرب نازل شده است پس می تواند مجملات قرآن را تفسیر کند.

وی می گفت: «اذا تعاجم شیء من القرآن فانظروا فی الشعر، فان الشعر عربی»^{۱۰} اگر چیزی از قرآن مبهم می نمود به شعر بنگرید که شعر عربی است. بر همین اساس ابن عباس را می توان مبتکر روش تفسیر لغوی نامید.

ب) استعمالات عمومی الفاظ

ابن عباس در فهم لغات قرآن، به استعمال آن واژه در بین مردم و لسان عوام توجه داشت. او خود می گوید: من معنای واژه «فاطر» در آیه فاطر السموات والأرض را نمی دانستم، تا اینکه دو مرد بادیه نشین نزد من آمدند و درباره چاهی با هم مشاجره داشتند یکی از آنها گفت: أنا فطرُها؛ من کندن چاه را آغاز کردم.^{۱۱}

دو منبع دیگر

برخی از جمله مستندات تفسیری ابن عباس را، اهل

کتاب ذکر کرده اند.

گلدزیه مستشرق، در کتاب

«المذاهب الاسلامیة فی تفسیر القرآن» آورده

است که: ابن عباس به شخصی به نام «ابوالجلد

غیلان بن فروه از دی» مراجعه کرده و او در مطالعه کتب یهود به نام بوده است.

وی از دختر ابن عباس به نام «میمونه» نقل کرده است که: پدرم قرآن را در هفت و تورات را در شش روز ختم می کرد و در علوم و معارف به «کعب الاحبار» یهودی رجوع می نمود.^{۱۲}

طبیعی است با شناختی که تاریخ از شخصیت ابن عباس نقل کرده است، این ادعاها کاملاً بی پایه محسوب می شود، چرا که؛ اولاً؛ او از منابع قوی تری در تفسیر برخوردار بوده و نیازی به مراجعه به اهل کتاب نداشته است، ثانیاً؛ او مردم را از مراجعه به کتب گذشتگان پرهیز می داد و به مراجعه کنندگان طعن می زد.

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری آورده است که ابن عباس به مردم می گفت: «یا معشر المسلمین، تسألون اهل الکتاب و کتابکم الذی أنزل علی نبیہ صلی اللہ علیہ و آله احداث الاخبار باللہ نعرفه لم یسب و قد حدثکم اللہ ان اهل الکتاب بدکوا کتاب اللہ و غیروا بایدیهم»^{۱۳} ای مسلمانها، از اهل کتاب می پرسید در حالی که کتابی بر پیامبر(ص) نازل شده است، تازه ترین گفتار خداست و خداوند به شما گفته است که: اهل کتاب، کتاب خدا را تغییر دادند و از پیش خود نوشتند.

عده ای نیز ابن عباس را به عنوان ناقل برخی اسرائیلیات و احادیث جعلی معرفی نموده اند. عمده دلایل انتساب روایات جعلی و اسرائیلی به ابن عباس، کثرت روایات نقل شده از او و نیز تهافت برخی از آنها با بعضی دیگر و همچنین بغض حکومت بنی امیه از بنی هاشم است.

دکتر ذهبی می گوید: از ابن عباس روایات تفسیری بسیاری نقل شده است به طوری که هیچ آیه ای در قرآن نیست که از ابن عباس نظری در مورد آن نیامده باشد.

کثرت این روایات که اساساً قابل شمارش نیستند، باعث شده است برخی در صحت استناد آنها تردید کنند.^{۱۴}

شافعی گفته است: از روایات تفسیری ابن عباس تنها صد حدیث به اثبات رسیده است.^{۱۵}

احمد امین نیز می گوید: یکی از دلایل مایر جعل روایات و

نسبت دادن

آن به ابن عباس، احادیث متناقض او در یک موضوع است.^{۱۶}

مثلاً در مورد فرزندی که حضرت ابراهیم او را به قربانگاه برده است، دو نقل مختلف از ابن عباس وارده شده که مطابق یکی نام وی اسحاق و مطابق دیگری اسماعیل است.^{۱۷}

البته همان طور که گفته شد، دلائل اساسی جعل روایات و انتساب آنها به ابن عباس را می توان در سه مورد ذیل تلخیص نمود:

الف) ابن عباس شأنی عظیم در تفسیر داشت و سخن او در این باب قابل اعتماد بود. همین امر موجب شد که جاعلان حدیث به خاطر موجه نشان دادن احادیث خود، آن را به ابن عباس نسبت دهند.

احمد امین گوید: جعل حدیث و انتساب آن به علی (ع) و ابن عباس رواج بیشتری داشت، زیرا هر دو از خاندان نبوت بودند و حدیث آنها برای مردم مورد وثوق بود.^{۱۸}

ب) عناد بنی امیه با خلفای بنی عباس قابل انکار نیست، بعد فرهنگی این کینه قوی تر بود. چه اینکه بنی عباس قومی فرهنگی و متمدن محسوب می شدند ولی بنی امیه به شدت از این فیض محروم بودند.

ج) در زمان بنی عباس برخی برای نزدیک شدن خود به حکومت عباسی، احادیثی می ساختند و به ابن عباس که نیای حاکمان عباسی بود نسبت می دادند تا به این وسیله خود را به خلفای عباسی معرفی نمایند. با این وصف، این مبنا چون مبنای پیشین برای تفسیر ابن عباس قابل پذیرش نیست.

ابن عباس در سال ۶۸ هجری و در ۸۱ سالگی در مدینه از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

۲- عبدالله بن مسعود

او شخصیتی پر منزلت بین اصحاب رسول خدا (ص) شمرده می شد، وی از مدافعان اهل بیت (ع) بعد از ارتحال حضرت بود و از جمله معدود افرادی است که بر پیکر حضرت زهرا (س) نماز گذارد و نیز هم او بر پیکر ابوذر که به وسیله عثمان به ریخته تبعید شده بود، علی رغم نهی خلیفه نماز گذارد.

پیامبر در وصف وی فرموده است: «من احب ان یسمع القرآن غضناً فلیسمعه من ابن ام عبد یعنی ابن مسعود»^{۱۹} کسی که دوست دارد قرآن را تازه بشنود، آن را از ابن مسعود بشنود.

و نیز حضرت فرمودند: «خذوا القرآن من اربعة، من ابن ام عبد عبدالله، و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولى حذیفه»^{۲۰} قرآن را از چهار کس بگیر، از ابن مسعود و معاذ و ابی و سالم.

ابن مسعود در سال ۳۲ و در سن ۶۰ سالگی از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۳- ابی بن کعب

أبی، قبل از اسلام از اخبار یهود بود و به علوم کهن آگاهی داشت. او از جمله نویسندگان وحی می باشد. می گویند او اولین کسی است که در فضایل قرآن، کتاب تألیف کرده است. وی در قرائت هم استاد بود و «سید القراء» لقب گرفته بود، ائمه (ع) قرائت او را قرائت اهل بیت (ع) می دانستند.

۴- زید بن ثابت

زید کاتب وحی بود. او بعد از جنگ یمامه و قتل برخی از حافظان قرآن، به دستور ابوبکر و عمر به جمع آوری قرآن پرداخت. ابن عباس به خانه او رفت و آمد داشت و می گفت: به نزد علم باید رفت چرا که علم نزد کسی نمی آید. برخی او را از جمله مهاجمان به خانه حضرت زهرا (س) برای اخذ بیعت از علی (ع) می دانند. وی در سال ۴۵ هجری از دنیا رفت.

۵- جابر بن عبدالله انصاری

جابر شخصیت بزرگ اسلامی و از اجلا اصحاب است. او هیجده غزوه را شرکت داشته و در جنگ صفین نیز حاضر بوده است.

پیامبر خدا (ص) وعده درک امام باقر (ع) را به او داده بودند و فرمودند: سلام مرا به او برسان، جابر بعد از ارتحال پیامبر به تفسیر قرآن مشغول بود و در سال ۷۴ هجری در سن ۹۴ سالگی از دنیا رفت.^{۲۱}

ویژگیهای تفسیر اصحاب

اصحاب پیامبر (ص) به واسطه نزدیکی آنها به عصر نزول قرآن و نیز محدود بودن دایره فعالیتشان به حجاز و عدم ارتباط با تمدنهای دیگر و همچنین آشکار نشدن اختلافهای مذهبی، مشکلات کمتری در تفسیر قرآن داشتند و به همین علل تفاسیر آنان محدود بوده و خاص توصیف برخی واژه ها و یا تفسیر محدود بعضی از آیات می شد.

اخبار و احادیث پیامبر (ص) از جمله مستندات اصلی اصحاب شمرده می شود. آنان آنچه را که از پیامبر شنیده بودند به شکل روایت مستند نقل می کردند.

از دیگر خصوصیات تفسیری اصحاب این است که

تفسیر قرآن به قرآن که از عهد پیامبر (ص) آغاز شده بود، در عصر صحابه رواج داشت و آنان گاهی در تفسیر آیه‌ای به آیات دیگر رجوع می‌کردند. گاهی نیز در تبیین لغات قرآن به اشعار شعراء جاهلی مراجعه می‌نمودند و شیوه استعمال الفاظ را در آن اشعار جست‌وجو می‌کردند.

از خلیفه دوم نقل شده است که می‌گفت: دیوان خود را حفظ کنی تا گمراه نشوی. گفتند کدام دیوان؟ پاسخ داد: شعر جاهلی که تفسیر کتابتان و معانی گفتارتان در همان است.^{۲۲} دیگر از مستندات تفسیری برخی صحابه اهل کتاب بودند، و متأسفانه تاریخ داستانهای تلخی از رجوع اصحاب به اهل کتاب در تفسیر قرآن نقل کرده است.

رشید رضا در تفسیر المنار، نام برخی از صحابه را ذکر می‌کند که به اهل کتاب رجوع کرده‌اند.^{۲۳} و احمد امین در فجر الاسلام می‌گوید: علی‌رغم نهی پیامبر از تصدیق اهل کتاب، برخی کلام آنها را صحیح می‌پنداشتند.^{۲۴}

ابوریه نیز گفته است: اصحاب و تابعان هر چه از کعب الاحبار و عبدالله ابن سلام و وهب مبنه می‌شنیدند تصدیق می‌کردند و در این میان ابوریره بیشتر از دیگران به یهودیان و مسیحیان مسلمان شده اعتماد می‌کرده و از آنان نقل حدیث می‌نموده است.^{۲۵}

تفسیر اصحاب از استنباطات شخصی نیز بی‌بهره نبود و آنان گاه آراء و نظریات خود را نیز مطرح می‌ساختند. اعتبار نظر صحابه در تفسیر قرآن، نزد برخی اهل سنت، به قدر روایت منقول از پیامبر (ص) است چرا که به نظر آنان، اصحاب قرآینی داشته‌اند که دیگران از درک آن قرائن محروم مانده‌اند. البته عده‌ای از اندیشمندان آنان فقط منقولات مستند به پیامبر (ص) را می‌پذیرند و به نظرات و آرائشان در بیان محتوای قرآن وقعی نمی‌نهند مگر تفسیر لغوی آنان که به قدر حجیت قول لغوی مورد اعتبار است.

اصحاب کیانند؟

صحابه و اصحاب، از ریشه صحب یصحاب صحبه و صاحبه جمع کلمه صاحب است که به معنای همدم و هم‌نشین^{۲۶} و ملازم و همراه^{۲۷} و یار و یاور^{۲۸} و حافظ و نگهبان^{۲۹} در لغت عربی به کار می‌رود.

ابن منظور در لسان العرب نیز می‌گوید: **الصاحب = المعاشر**^{۳۰}

راغب اصفهانی گوید: **الصاحب**؛ به معنای ملازم و همراه است، چه انسان یا حیوان، یا مکان و یا زمان باشد. و فرقی نیست که مصاحبت و همراهی جسمانی و یا بدن باشد که

اصل همین

است و بیشتر چنین مصاحبتی مورد نظر است و یا مصاحبت با توجه و عنایت و همت باشد و واژه مصاحبت و همراهی در عرف به کار نمی‌رود مگر درباره کسی که همراهی و ملازمت او زیاد باشد.^{۳۱}

اندیشمندان اهل سنت کسی را صحابی می‌دانند که رسول خدا (ص) را دیده باشد در حالیکه به او ایمان آورده باشد، اگر چه این دیدار بسیار کوتاه و حتی ساعتی در روز بوده باشد. بر اساس چنین برداشتی همه کسانی که با پیغمبر هم‌زمان بوده و او را دیده باشند، صحابی هستند.

بهترین تعریفی که محققان اهل سنت برای صحابی پسندیده‌اند تعریفی است که ابن حجر در مقدمه الاصابه نموده است: «**الصحابی من لقی النبی صلی الله علیه و آله مؤمناً به و مات علی الاسلام فیدخل فیمن لقیه من طالت مجالسته له او قصرت و من روی عنه او لم یرو و من غزامه او لم یغز و من رآه رویه و لو لم یجالسه و من لم یره لعارض کالعمی**»^{۳۲} صحابی کسی است که پیامبر (ص) را در حالی که به او ایمان آورده دیدار کرده و مسلمان از دنیا رفته باشد، چنین کسی صحابی است، خواه با پیغمبر زمانی دراز نشست و برخاست کرده باشد یا مدتی کوتاه، خواه از حضرت سخنی شنیده و روایت کرده باشد یا نه، خواه با پیغمبر (ص) به جنگ مشرکین رفته باشد یا خیر. حتی یک بار دیدن آن حضرت کافی است، اگر چه با او ننشسته و مجلس وی را درک نکرده باشد و یا اینکه به خدمت آن حضرت رسیده ولی بنا به علتی چون کوری و یا عارضه‌ای دیگر، او را به چشم ندیده باشد.

ابن اثیر در اسد الغابه تعریف دیگری از اهل سنت برای صحابی بیان می‌کند: «**قال الامام ابوبکر احمد بن علی الحافظ با سنده عن سعید بن المسیب انه قال: الصحابه من اقام مع رسول الله صلی الله علیه و آله سنة أو سنتین و غزامه غزوة او غزوتین**»^{۳۳} صحابی کسی است که یک یا دو سال با رسول خدا نشست و برخاست داشته باشد و یک یا دو جنگ را در رکاب آن حضرت به جهاد رفته باشد.

«**وقال احمد بن حنبل: اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کل من صحبه شهراً او یوماً او ساعة او رآه**»^{۳۴} احمد ابن حنبل هم می‌گوید: هر کس یک ماه یا یک روز یا یک ساعت با پیامبر مصاحبت داشته باشد و یا آن حضرت را دیده باشد، جزء اصحاب است.

«و قال

محمد بن اسماعیل

البخاری: من صحب رسول الله

صلى الله عليه و آله او رآه من المسلمین فهو

من اصحابه» کسی که با رسول خدا بوده یا او را

دیده باشد، صحابی است.

«و قال القاضي ابوبکر محمد بن الطیب: لا خلاف بین

اهل اللغة فی أن الصحابی مشتق من الصحبة و أنه لیس مشتقاً

علی قدر مخصوص منها؛ بل هو جار علی کل من صحب

قلیلاً کان أو کثیراً...» بحثی بین اهل لغت نیست که صحابی از

صحاب مشتق شده و به مقدار معین از همراهی نظر ندارد بلکه

در مورد هر کسی که با پیامبر بوده چه کم یا زیاد جاری است.

واقدی نیز می گوید: عقیده علماء این است که گرونده به

اسلام از راه اندیشه و فکر که پیامبر را ولو یک ساعت از روز

دیده باشد، صحابی است.^{۳۵}

در این خصوص نظریه های محدود و پراکنده دیگری

وجود دارد که مورد اعتنا و توجه واقع نشده است، مانند این

نظریه که می گوید: صحابی شمرده نمی شود، مگر کسی که

یکی از صفات چهارگانه زیر را داشته باشد:

- مصاحبش با رسول خدا (ص) طولانی باشد.

- روایتش از حضرت باقی مانده باشد. (از حضرت

روایت کرده باشد)

- جنگیدن وی در رکاب پیامبر (ص) به اثبات رسیده باشد.

- در رکاب آن حضرت به درجه شهادت نائل آمده

باشد.^{۳۶}

بنابر آنچه که گفته شد و به طور کلی دیدگاههای مختلف

در مورد صحابه را می توان چنین طبقه بندی کرد.

۱- صحابی کسی است که معاصر پیامبر اکرم (ص) بوده

باشد، حتی اگر او را ندیده باشد.

۲- صحابی یعنی کسی که پیامبر را دیده باشد.

در این دیدگاه کثرت ملازمت و همراهی شرط نیست و

تنها کافی است که پیامبر اکرم (ص) را دیده باشد حتی برای

مدت کوتاهی.

۳- صحابی کسی است که پیامبر اکرم (ص) را دیده و او

را همراهی کرده و از او پیروی کرده ولو مقدار اندکی.

۴- صحابی کسی است که به مدت طولانی همراه پیامبر

اکرم (ص) بوده باشد و از او علم دریافت کرده باشد.

با این حال و بنابر آنچه که از مجموعه بررسیهای لغوی

برمی آید صاحب، کسی است که با دیگری زندگی کند، یا

مطیع او باشد یا با وی نشست و برخاست نماید، یا او را

بدرقه کند، یا با وی رفاقت نماید، یا به کاری اقدام کند و یا

حافظ و نگهبان چیزی باشد. همچنین به کسی که مذهبی را

بپذیرد و اطاعت از دستورات آن را به گردن گیرد نیز

صاحب گفته می شود. به همین جهت است که عرف

اصحاب امام جعفر صادق (ع) و یا اصحاب ابوحنیفه و

اصحاب شافعی، به کار می بردند.^{۳۷}

برخی اندیشمندان در جمع بندی خود از معنای اصحاب

آورده اند: صاحب و صحابی، در جایی به کار می رود که دو

یا چند نفر مدت زمانی را در کنار هم بوده و به مصاحبت

یکدیگر بگذرانند و از همدی و احیاناً از همکاری و یاری

یکدیگر برخوردار شده باشند. به همین سبب این لفظ

همیشه مضاف واقع می شود و هرگز تنها به کار نمی رود.^{۳۸}

ناگفته نماند که بنابر تعریفی که ابن حجر عسقلانی از

صحابه ارائه می دهد، تمام مسلمانان هم عصر رسول

خدا (ص) صحابه می باشند، چرا که: هیچ کس در مکه و

طائف در سال دهم هجری نمانده بود، مگر آنکه مسلمان شد

و با پیامبر اکرم (ص) در حجة الوداع حاضر گشت. چنانکه

برخی درباره اوس و خزرج گفته اند که احدی از آنان در آخر

عهد پیامبر (ص) باقی نماند مگر آنکه اسلام آورده بود و پیامبر

اکرم (ص) از دنیا نرفت در حالی که یکی از آنان تظاهر به کفر

نماید. با این وصف چه بسا کودکان آنان هم ملحق به صحابه

می شوند چون احتمالاً پیامبر (ص) آنان را دیده باشد. زیرا

اصحاب دواعی زیادی برای بردن فرزندانشان نزد آن

حضرت داشتند، آنان فرزندان خود را جهت نامگذاری،

کامبرداری، تبرک جستن و... به حضور حضرت می بردند.

نیز با توجه به اینکه در دولت پیامبر اکرم (ص) امتیازات و

تشریفات میان حاکم و ملت وجود نداشت و آن حضرت به

تنهایی در کوچه ها راه می رفت و کارهایش را شخصاً انجام

می داد، همه شهروندان در دولت اسلامی می توانستند آن

حضرت را ببینند و با وی سخن گویند، یا در مجلسش حاضر

شوند، و با این وصف تمامی ملت صحابی هستند.^{۳۹}

البته شکی نیست که تمام افراد امت اسلامی در زمان

حیات رسول الله (ص) صحابه لغوی محسوب می شوند، اما

آیا اصحاب اصطلاحی چنانچه دیدیم بر همه آنها صدق

می کند؟

طبعاً اگر مراد از اصحاب کسی باشد که معاصر حضرت

بوده و یا حضرت را ولو به یک نگاه دیده باشد، همه امت

اسلامی اصحاب شمرده می شوند و با توجه به اینکه

هیچکدام از افراد امت اسلام نسبت به دیگری برتری ندارد، صحابی بودن آنان نیز موجب برتری شمرده نمی‌شود. ولی اگر ما برای اصحاب امتیازی قائل شویم باید در پی تعریفی مناسب با آنچه می‌خواهیم باشیم و بگوئیم: صحابی کسی است که پیامبر (ص) را درک کرده و هم رأی و هم عقیده با آن حضرت باشد. این تعریف حداقل تعریف از صحابه است تا جمع بیشتری از امت اسلامی عصر حیات رسول‌الله (ص) را در برگیرد.

عدالت صحابه

آمدی در کتاب الاحکام می‌گوید: تحقق عدالت مبتنی بر سه پایه است:

- پرهیز از گناهان کبیره مثل شرک، قتل مؤمن، قذف محصنه، زنا، فرار از جنگ، شرب خمر و...
- پرهیز از بعضی از گناهان صغیره.
- پرهیز از بعضی مباحات که خلاف شأن و آداب اجتماعی است.^{۴۰}

حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح نخبه الفکر می‌گوید: مراد از عادل شخصی است که دارای استعدادی چنان باشد که وی را بر ملازمت تقوی و مروت وادارد، و مراد از تقوی پرهیز کردن از کارهای بد از قبیل شرک و فسق و بدعت است. مختار در کتاب الشهادة عدالت را چنین تفسیر کرده است: آن شخص عادل است که از وی گناه صغیره بدون اصرار سرزده می‌شود به شرطی که از تمام گناهان کبیره مجتنب و برحذر باشد و اعمال نیک وی از صفات بیشتر باشد، معنی عدالت همین است و هرگاه شخصی مرتکب کبیره شود عدالت از او ساقط خواهد شد.

در شرح این عبارت، ابن‌عابدین آورده است: در فتاوی صغری نوشته شده است که عادل کسی است که از تمام گناهان کبیره مجتنب شود حتی اگر یک کبیره‌ای را مرتکب شود، عدالتش ساقط خواهد شد و در گناهان صغیره اکثریت معتبر است و اصرار بر صغیره، زیرا در آن صورت صغیره هم کبیره می‌شود به همین جهت مؤلف گفته است که اعمال نیک وی بیشتر باشند و نیز گفته است که پس از ارتکاب گناه کبیره عدالت ساقط می‌شود، اما چون توبه کند عدالت وی دوباره عود خواهد کرد.^{۴۱}

نووی در التقریب می‌گوید: عادل مسلمان بالغی است که از فسق به دور باشد.^{۴۲}

خلاصه نظریات فقها و محدثین در تفسیر عدل و عدالت این است که عادل مسلمان عاقل و بالغی است که از گناه

کیسره

اجتناب کرده و بر صغیره مصر نباشد و نیز بر ارتکاب آنها عادت نکند.

برخی از علماء اهل سنت، صحابه را معصوم می‌شمارند و اخبار آنها را لازم الاتباع می‌دانند. ابن حجر در کتابش می‌نویسد: «اتفق اهل السنة علی ان الجميع عدول و لم یخالف فی ذلك الاشدوذ من المبتدعه.»^{۴۳} تمام اهل سنت اتفاق دارند که صحابه عادلند و در این مطلب جز اندکی بدعت گذار مخالفت ندارند.

غزالی نیز می‌گوید: «والذی علیه سلف الامة و جماهير الخلف، ان عدالتهم معلومة بتعدیل الله عزوجل اياهم و ثناءه علیهم فی کتابه.»^{۴۴} آنچه که همه گذشتگان بر آن بوده‌اند این است که عدالت آنان معلوم است به اینکه خداوند در قرآنش آنان را تعدیل نموده و ثنا گفته است.

ابوحاتم رازی نیز می‌گوید: اما اصحاب رسول خدا (ص) آنانکه شاهد وحی و تنزیل کتاب بوده و تفسیر و تأویل را شناخته‌اند، کسانی که خدای عزوجل آنان را برای صحبت و همراهی پیامبرش برگزیده، و یاری خود و اقامه دین و آشکاری حقش را به ایشان سپرده، آنان را صحابه پیامبر پسندیده و آنان را بزرگان و پیشوایان ما قرار داده است، آنان که هر چه را پیامبر (ص) از خدای عزوجل به ایشان رسانید، و هر چه را سنت نهاد و تشریح فرمود و هر چه را حکم کرد و واجب یا مستحب قرار داد، و هر چه را امر و نهی تأدیب فرمود، همه را گرفتند و حفظ کردند و استحکام بخشیدند. پس در دین فقیه شدند و امر و نهی خدا و مراد او را، در حضور رسول (ص) با مشاهده تفسیر و تأویل کتاب و با گرفتن و استنباط از او، دانستند. خدای عزوجل بدین وسیله آنان را شرافت بخشید، و با قرار دادنشان در جایگاه پیشوایی گرامیشان، داشت و شک و کذب و غلط و تردید و فخر و عیب را از آنان زدود و آنان را دادگران امت نامید و در کتاب محکم خویش فرمود: **و كذلك جعلناکم امة وسطا** و رسول خدا (ص) قول خدای عزوجل **«وسطا»** یعنی دادگر تفسیر فرمود.^{۴۵}

ابن‌عبدالبر در مقدمه کتاب استیعاب می‌نویسد: عدالت همه اصحاب ثابت شده است.^{۴۶}

اسدالغایه نیز آورده است: «فأنهم کلهم عدول لا یتطرق الیهم جرح لان الله عزوجل زکیاهم و عدلاهم و ذلک مشهور لانحتاج لذکره.»^{۴۷} آنان همگی عادلند و جرحی به

آنسان

سرایت نمی‌کند زیرا خدا و رسول آنها را تزکیه و تعدیل کرده‌اند و این مطلب مشهور است و احتیاج به دلیل ندارد.

وی در مقدمه کتاب اسدالغابه می‌نویسد: سنن که محور شرع و تفضیل احکام و آشنایی با حلال و حرام و دیگر امور مربوط به دین و آیین ما می‌باشد هنگامی قابل قبول است که رجال و اساتید و راویان آنها قبلاً شناسایی شده باشند که پیشاپیش و مقدم بر آنها، شناخت اصحاب رسول خدا(ص) قرار دارد و اگر کسی اصحاب و رسول خدا را نشناسد، دیگران برای او مجهول‌تر و ناشناخته‌تر باقی خواهند ماند، پس شایسته است که اصحاب رسول خدا(ص) از لحاظ نسب و شرح حالشان شناخته شوند. اصحاب رسول خدا(ص) با دیگر راویان حدیث و سنت در همه موارد یکسان و برابرند، مگر در جرح و تعدیل و خرده‌گیری و ایراد، زیرا همه آنها عادلند و راهی برای عیب‌جویی و خرده‌گیری از آنان وجود ندارد.^{۴۸}

نووی که جمله‌ای از او را در تعریف عدالت مطرح کردیم، در شرح صحیح مسلم می‌نویسد: صحابه (رضی الله عنهم) همگی از بهترین مردم، و سروران این امت بودند و از مردم پس از خود، برتر و همه عادل و نمونه بودند و هیچ‌گونه ناخالصی در آنها نبوده و آمیختگی پس از آنها پیدا شد و کسانی که پس از آنها آمدند، ناخالصی داشتند.^{۴۹}

او در کتاب تقریب می‌نویسد: صحابه به اجماع کسانی که اجماعشان اعتبار دارد، همگی عادل هستند اعم از آنانکه در فتنه‌های اختلافات شریک بودند و آنهایی که شریک نبودند.^{۵۰}

ذهبی که از ائمه معروف حدیث و رجال است در کتاب میزان الاعتدال می‌گوید: در این کتاب نام صحابه را به خاطر عظمتی که دارند نمی‌آورم، زیرا اگر در حدیث مروی از آنان ضعفی باشد ضعف تنها از ناحیه کسانی است که از آنان روایت کرده‌اند.^{۵۱}

ابن صلاح در کتاب «علوم حدیث» می‌گوید: تمام صحابه کرام دارای یک خصوصیت و امتیازی هستند و آن این است که هیچ نیازی به سوال کردن در مورد عدالت (متقی و ثقة بودن) آنها نیست، زیرا این امری است انجام شده و همه آنها علی‌الاطلاق تعدیل شده‌اند و عدالت همه ثابت شده است به تعدیل نصوص قطعیه کتاب‌الله و سنت

رسول‌الله و اجماع تمام کسانی که اجماعشان معتبر است. خداوند متعال فرموده است که شما بهترین امتی هستید که برای مردم به وجود آورده شده است و بعضی علما گفته‌اند که مفسرین بر آن اتفاق دارند که این آیه در شأن یاران رسول نازل شده است.^{۵۲}

سیوطی در تدریب الراوی شرح التقریب النووی می‌نویسد: عدالت اصحاب بدان جهت است که آنها حاملان شریعت هستند اگر عدالت آنها مورد شک و تردید قرار گیرد، شریعت محمدیه(ص) فقط به دوره مبارک رسول اکرم(ص) محدود و منحصر می‌شود و برای نسلهای بعد از آن دوره تا قیامت و برای ممالک دور و دراز و اطراف دنیا عمومیت نخواهد داشت.^{۵۳}

علامه کمال ابن همام در کتاب جامعی که در مورد عقاید اسلامی به نام «مسایره» نوشته است، می‌نویسد: عقیده اهل سنت تزکیه تمام صحابه کرام است به طور و جوب، بدین نحو که عدالت را برای همه اثبات نموده و از بدگویی آنها زبان خود را نگه دارند و پرهیز نمایند و مدح و تجلیل آنها به همان نحوی که خداوند متعال بر آنان تجلیل و ثناء کرده است، لازم شمارند.^{۵۴}

حافظ ابن تیمیه در شرح عقیده واسطیه می‌نویسد: از اصول اهل سنت یکی این است که دلها و زبانهایشان در حق صحابه رسول خدا از بدگویی و دشمنی آنان سالم باشند همانطور که خداوند متعال در آیه **وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ...** از آنها تعریف کرده است.^{۵۵}

ذهبی می‌گوید: یکی از گناهان کبیره، دشنام دادن به یکی از صحابه است، هر کسی بر آنها خرده بگیرد یا آنان را دشنام دهد، از دین بیرون رفته و از آیین مسلمانان بریده است.^{۵۶}

در کتاب معروف عقاید اسلام، شرح مواقف سید شریف جرجانی در مقصد هفتم آمده است: واجب است بر مسلمین تعظیم صحابه و احتراز از اعتراض و خرده‌گیری بر آنها زیرا خداوند متعال عظیم است و او بر آنها در مواضع متعددی از قرآن مجید مدح و ثنا فرموده است و رسول خدا(ص) به آنها محبت می‌ورزید و در احادیث زیادی از آنها تجلیل و ثناء به عمل آورده است.^{۵۷}

از امام اهل حدیث ابوزرعه روایت شده است که گفت: اگر دیدی کسی در مقام عیب‌جویی و خرده‌گیری یکی از اصحاب رسول خداست، بدان که او زندیق است. زیرا می‌دانیم که خدا بر حق است و قرآن و آنچه را که قرآن

درباره اش نازل شده همه حق و درست می باشند و هم اینها را هم همان اصحاب رسول خدا به ما رسانده اند، بنابراین کسانی که به عیب جویی اصحاب رسول خدا نشسته اند، درصددند که گواهان ما را بر همه این مدارک و مطالب از اعتبار و اهمیت بیندازند، تا در پی آن به راحتی بتوانند قرآن و سنت را باطل و بی اعتبار اعلام کنند، در حالی که همین عیب جویان زندیق، به زشتی و بدنامی از هر کس دیگر سزاوارترند.^{۵۸}

آمدی در کتاب الاحکام فی اصول الاحکام می نویسد: جمهور امامان (از اهل سنت) بر عدالت صحابه اتفاق کرده اند.^{۵۹}

مستندات عبدالت صحابه

مستند اهل سنت بر عدالت تمام صحابه، آیات و روایات و نیز اجماع است، برخی از آیاتی که آنان به آن استناد جسته اند عبارتند از:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازْرَهُ فَاسْتَعْلَفَ فَاسْتَوَى عَلَى سَوْبِهِ يَغْجِبُ الزَّارِعَ لِيُعْظِبَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا.^{۶۰}

محمد(ص) رسول خدا و کسانی که با اویند در برابر کفار سخت گیر و با خودشان مهربانند. آنان را می بینی در حالی که راکع و ساجدند و در پی فضل و خشنودی خدا هستند. بر رخسارشان آثار سجده است. وصف آنان در تورات و انجیل کاشته ای است که جوانه بزنند و محکم شود و بر پا بایستد و کشاورزان را به شگفت آورد و کفار را خشمگین سازد. خدا به کسانی که ایمان آورند و عمل صالح به جا آورند وعده آمرزش و پاداش بزرگی داده است.

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.^{۶۱}

خداوند از سبقت گیرندگان اول از مهاجر و انصار و پیروان خوب آنان راضی است و آنان نیز از خدا خشنودند. خدا برایشان باغهایی مهیا کرده است که نهلهایی زیر آنها جاری است در آن همواره خواهند ماند و این رستگاری عظیم است.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا

قریباً.^{۶۲}

خدا از مؤمنانی که زیر

درخت با تو بیعت کردند، خشنود شد

و می دانست چه در دلشان می گذرد، آرامش

بر آنان نازل کرد و به فتوحی نزدیک پاداششان داد.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...^{۶۳}

شما مسلمانان (حقیقی) نیکوترین مردمی هستید که برای (اصلاح بشر) بیرون آمده و قیام کرده اید، امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...^{۶۴}

و ما اینگونه شما را امتی معتدل قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر نیز بر شما شاهد باشد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.^{۶۵}

ای پیامبر خدا تو را کفایت است و مؤمنانی که پیرو تو هستند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ.^{۶۶}

و آنان که ایمان آورده اند و هجرت کردند و در راه خدا کوشش و جانفشانی نمودند و آنان که مهاجران را سکنی دادند و یاری نمودند، آنان مؤمن حقیقی هستند، آنان را بخشش الهی و رزق نیکو است.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصَرُونَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ.^{۶۷}

غنیان، مخصوص فقرا از مهاجرین است که آنان را از وطن و اموالشان به دیار غربت راندند، در صورتی که در طلب فضل و خشنودی خدا می کوشند و خدا و رسول را یاری می دهند و اینان به حقیقت راستگویانند.

...لَا يَسْتَوِي مَنْكُم مَنِ انْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أَوْلِيكَ أَكْثَرَ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ اتَّفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتَلُوا وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى...^{۶۸}

آن مسلمانانی که پیش از فتح مکه در راه دین انفاق و جهاد کردند، آنها اجر و مقامشان بسیار عظیم تر از کسانی است که بعد از فتح انفاق و جهاد کردند (لیکن) خدا به همه وعده نیکوترین پاداش را داده است.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَبِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى...^{۶۹}

ابن حزم در رساله قیاس خویش از امام احمد حنبل پیشوای مذهب حنبلی نقل کرده که این حدیث دروغ محض است.

ابوالحسن علی بن عمر دار قطنی مفسر کبیر در کتاب غرائب مالک پس از این که حدیث را طبق نقل لسان المیزان ابن حجر عسقلانی از جمیل بن زید و او از مالک نقل می کند، می نویسد: راویان این حدیث مجهول و ناشناخته هستند و معلوم نیست این حدیث را اصلاً مالک نقل کرده باشد. حافظ ابوبکر بیهقی در المدخل طبق نقل حافظ زین الدین عراقی در تخریج احادیث منهاج بیضاوی گفته است: گرچه متن حدیث نجوم مشهور است، اسنادش ضعیف است و صحت آن اصلاً ثابت نیست.

علامه ابن جوزی در کتاب العلل المتناهیه این حدیث را از نعیم بن حمار و او از عبدالرحیم بن زید نقل نموده و سپس چنین اظهار نظر کرده است: این حدیث صحیح نیست زیرا نعیم از نظر تاریخ، راوی مطمئنی نیست و نیز طبق نظر یحیی بن معین، عبدالرحیم هم بسیار دروغگو است.

حافظ بن دحیه کلبی اندلسی طبق نقل زین الدین عراقی در تعلیق تخریج احادیث منهاج بیضاوی گفته است: حدیث نجوم صحیح نیست.^{۸۰}

ابوزرعه گفته است: جعفر ابن عبدالواحد هاشمی (یکی از راویان حدیث نجوم) احادیثی را روایت می کند که هیچ ریشه ای ندارد.^{۸۱}

ابن عدی گفته است: جعفر بن عبدالواحد دزد در حدیث است و احادیث ناشناخته ای از افراد موثق روایت کرده است.^{۸۲}

ابن معین گفته است: حمزه (راوی حدیث نجوم) یک فلس نمی ارزد.^{۸۳}

علامه شوکانی در ارشاد الفحول و کتاب القول المفید فی الاجتهاد و التقلید نوشته است: بی اعتباری حدیث نجوم نزد خبرگان فن حدیث آنقدر مشهور است که اصلاً با این گونه روایات در کوچک ترین مسائل شرعی عمل نمی کنند، لذا این حدیث اصلاً حجت و معتبر نیست.^{۸۴}

قاضی عیاض و همچنین بیهقی روایت را به خاطر وجود «حارث بن غضین» و «حمزه بن ابی حمزه» ضعیف و مجعول می شمارند.^{۸۵}

و اما متن حدیث

اولاً: تردیدی در اختلاف افکار و آراء اصحاب در مورد

مسائل

مختلف اعتقادی و عملی

وجود ندارد، با این وصف چگونه

ممکن است که آن همه آراء و نظریات

متفاوت و متضاد، لازم الاتباع و عامل رشد و

هدایت باشد، مگر معنای هدایت غیر از این است که

راه حق و صحیح را از بین راههای دیگر را معین ساخته

و آن را ضامن سعادت نشان می دهد؟

ثانیاً: واژه اقتدا به معنای پیروی است، و متصور نیست

پیامبر(ص) دستور اقتدا کردن به گروهی را داده باشد که

بعضی از آنها مرتکب معاصی صغیره و گناه کبیره شده اند.

علاوه بر آنچه گفته شد، برخی در بیان اشکال دلالت

حدیث گفته اند: معلوم نیست وقتی حضرت این حدیث را

می فرمودند با چه کسانی صحبت می کرد و این دستور

اقتدای به صحابه را به چه کسانی می داد. مخاطب پیامبر در

این حدیث یا مسلمانان معاصر و اصحاب خود حضرت

بودند که در این صورت معقول نیست که حضرت به

«صحابه» دستور تبعیت و تقلید از «صحابه» را صادر کنند و

یا مخاطبان حضرت، مسلمانان نسلهای آینده بودند که در

این صورت می بایست حضرت به تنهایی نشسته باشند و با

خود سخن گفته باشند و دیگران آن سخن را شنیده و نقل

کرده اند! که این احتمال هم غیر معقول است. و یا اینکه

حضرت با افراد غیر صحابی زمانش سخن می گفتند، ولی

غیر صحابیهای زمان خود حضرت(ص) مشرکان و کفار

بودند و باز معقول نیست که حضرت به آنان دستور تقلید و

اقتدای به صحابه را صادر کرده باشد. به هر حال هر یک از

این سه گروه که مخاطب حضرت باشند این حدیث

نامعقول به نظر می رسد و ساحت مقدس پیامبر از اینگونه

سخن گفتن نامعقول مبرا است.

واضح است که این شبهه جز مغالطه ای بیش نیست و با

اندک توجه روشن خواهد شد که وجه اول و دوم توالی

فاسده ذکر شده را ندارد.

و اما حدیث دوم

اولاً: قابل انکار نیست که بعضی از مسلمانان قرن اول

هجری جرایمی را مرتکب شده اند که آیندگان بدان حد

صفحات تاریخ را سیاه نکرده اند. از جمله این افعال قبیح

عبارتند از: قتل سه خلیفه از خلفای راشدین، شهادت سیدا

شباب اهل الجنه امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و همچنین

تخریب کعبه و...^{۸۶} حال چگونه قابل تصور است که رسول

خدا

بگوید: همه معاصرین من

برترین مردم هستند.

ثانیاً: برای اینکه حدیث معنای صحیحی

پیدا کند ناچاریم چیزی را بگوییم که محدث کبیر

نووی در شرح این حدیث گفته است که: مقصود

افضلیت «مجموعه صحابه» از مجموعه دیگر مردم

تاریخ است نه آنکه هر یک از صحابه افضل از دیگرانند.^{۸۷}

و بنابراین معنای حدیث آن است که هر یک از صحابه، از

پیامبران گذشته تاریخ و حتی از پیامبران اولوالعزم هم

بالا ترند. قابل پذیرش نیست که تک تک صحابه به حکم

معاصر بودن یا پیامبر خاتم (ص) از مقام مؤمنان پاک و انبیای

گذشته افضل باشند. حتی اگر صحت حدیث را هم بپذیریم

باید بگوییم که این حدیث عدالت و افضلیت همه صحابه و

مسلمانان معاصر یا پیامبر اکرم (ص) را بر دیگر مسلمانان

طول تاریخ اثبات نمی کند.

و اما حدیث سوم

این حدیث نیز هیچ ربطی به «عدالت» و یا «فضیلت»

صحابه ندارد. رسول اکرم (ص) طبق این حدیث دو خواسته

از امت داشته اند: یکی این که آنها را از صحنه تاریخ حذف

نکنند، دوم آنکه آنها را به دلیل مصاحبت با آن حضرت

دوست بدارند، زیرا مؤمن و مسلمانی که پیامبر را دوست

دارد باید یاران او را نیز دوست داشته باشد. و در مباحث

اصول فقه آموخته ایم که تعلیق حکم بر وصف مشعر به

علیت است یعنی اگر گفتند: دانشمندان را گرامی بدارید این

گرامی داشتن به دلیل دانش آنهاست و لازم نیست از جهات

دیگر هم آنان را تجلیل کنند، زیرا علت اکرام، همان صفت

دانش است که در متن دستور آمده است. پس در این روایت

که پیامبر فرموده است: اصحاب مرا دوست بدارید، یعنی

آنها را به دلیل مصاحبتشان دوست بدارید، و این منافاتی

ندارد با اینکه گفتار و رفتارشان مورد ارزیابی قرار گیرد. ما

نیز برای مصاحبت همه اصحاب حتی آنان که مورخین

جرایم آنان را ترسیم کرده اند، ارج می نهیم و این همراهی را

یک توفیق و فضیلت می دانیم، اما از خطاهای آنان بیزاریم. و

به خاطر همین است که در اخذ سنت پیامبر (ص) از آنان

علی رغم صحابی بودنشان احتیاط می کنیم.

این عرفه مشهور به نطفویه، که از بزرگان محدثین

اهل سنت است، می گوید: بیشتر احادیث فضایل صحابه در

زمان بنی امیه و برای تقریب به آنان ساخته شده است. زیرا

گمان می کردند با این کارها بنی هاشم را خوار و ذلیل

خواهند کرد. این احادیث به گونه ای ساخته شده که از هر

صحابه ای، پیشوایی شایسته برای اهل زمین قرار داده اند و

هر کسی که به یکی از آنان ناسزا گوید یا تهمت بزند، مورد

نکوهش قرار می گیرد، چنانچه در روایت انس از رسول

خدا (ص) آمده است: هر کس یکی از اصحاب مرا دشنام

دهد لعنت خدا بر او باد و لعنت فرشتگان و همه مردم بر او

و هر کس عیبی بر آنان بگیرد و نقصی را به آنان نسبت دهد،

پس با او چیزی نخورید و نیاشامید و بر جنازه اش نماز

نخوانید. این خبر به این ترتیب آمده و هیچ تفاوتی میان

صحابه نگذاشته است.^{۸۸}

و اما اجماع مطرح شده بر عدالت صحابه

انواع اجماع عبارتند از:

۱- اجماع دخولی: به نوعی از اجماع گفته می شود که

حکایت کننده اجماع، قطع به دخول امام (ع) در بین اجماع

کنندگان داشته باشد هر چند که نداند که کدام فرد، امام (ع)

است.

۲- اجماع لطفی: بنابراین ایده، اگر اهل عصری بر فتوی

باطل اجتماع و اتفاق کنند بر شارع مقدس لازم است که

پرده از این خلاف بردارد و واقع را برای مردم روشن نماید

چون لطف بر خداوند واجب است کما این که به همین

مطلب برای اثبات نبوت و امامت استناد شده است.

۳- اجماع حدسی: در این صورت ادعا کننده اجماع

فتاوی و یا اقوال علماء را جست وجو می کند و سپس

حدس می زند که رای امام (ع) هم همین است.

۴- اجماع تشریفی: بدین معنی که مجتهد و مکلف در

زمان غیبت به حضور امام (ع) رسیده و فتوی را از ایشان

بشنود ولی به خاطر برخی ملاحظات و از ترس از ریا،

مطلب و فتوی را به صورت اجماع نقل کند.

اجماع را از حیث دیگر می توان به دو دسته محصل و

منقول تقسیم نمود.

اجماع محصل اجماعی است که محقق شخصاً با تتبع در

آراء و نظریات صاحب نظران آن را تحصیل کرده باشد. و

اجماع منقول نوعی از اجماع را می گویند که، نقل اجماع از

کسی حکایت شود.

در مورد حکم موارد فوق از انواع اجماعات در نگاه

اندیشمندان شیعی باید متذکر شد که: موارد اجماع دخولی

بسیار اندک است و بلکه اصلاً اجماع دخولی در زمان

غیبت اتفاق نمی افتد.

در مورد اجماع لطفی نیز باید گفت که قاعده لطف، قابل قبول همگان نمی‌باشد و علاوه اینکه این قاعده توان ورود در مسائل فرعی را ندارد.

اجماع حدسی نیز مسلم نیست و حتی ظن آور هم نمی‌تواند باشد.

اجماع تشریفی فقط برای افرادی معدود اتفاق می‌افتد و البته حجیت چنین قسمی از اجماع برای غیر حکایت کننده آن اول کلام می‌باشد و به سادگی قابل پذیرش نیست.

لازم به ذکر است که از دو قسم اجماع محصل و منقول، تنها اجماع «محصل» و تحت شرایطی خاص قابل توجه است. اما اگر یک یا چند نفر از علما «نقل اجماع» کرده و «ادعا» کنند که در زمان گذشته، اجماع امت بر فلان حکم بوده است، هیچ‌گونه ارزشی نداشته و حجیت شرعی ندارد. پس در واقع اگر اجماع همراه نقل سبب و علت اجماع باشد قابل تأمل و توجه خواهد بود. زیرا کسی که این اجماع به دستش می‌رسد قرائن حالیه یا مقالیه‌ای که با آن اجماع همراه است مورد بررسی قرار می‌دهد و با آن معامله اجماع محصل می‌نماید.

حجیت اجماع نزد علماء اهل سنت نیز مسجل نیست. آمدی در رابطه با شرط تحقق اجماع مسلمانان می‌گوید: حتی اگر امامان چهارگانه بر یک مطلبی اتفاق نظر داشته باشند و نظر مخالفی هم از صحابه باشد، نزد اکثر علما اجماع منعقد نمی‌شود. غزالی نیز در این رابطه می‌نویسد: اگر یک یا دو نفر از امت، نظر مخالف اکثریت داشته باشند اجماع محقق نشده و مخالفت با آنان هیچ مانعی ندارد، زیرا آنچه حرام است مخالفت با نظریه کل امت است.^{۸۹}

امام محمد غزالی عالم اصولی اهل سنت در کتاب المستصفی می‌نویسد: «الاجماع لایثبت بخبر الواحد لانه دلیل قاطع»^{۹۰} اجماع به وسیله خبر واحد اثبات نمی‌گردد، چرا که اجماع دلیلی قطع آور است.

اگر علمای طبقه اول را که برای اولین مرتبه ادعای اجماع کرده‌اند (غیر از علمای متأخری که از زبان طبقه اول نقل اجماع کرده‌اند) برشمارید، امثال ابن حجر، ابوحاتم رازی، ابن اثیر از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند، چه رسد به اینکه خبر متواتر شود، و اجماع منقول به خبر واحد فاقد اعتبار شرعی خواهد بود.

علاوه اینکه بر فرض حجیت اجماع منقول به طور کلی، این نوع اجماع در صورتی حجت است که ما یقین به بی‌پایه‌گی ادعای اجماع نداشته باشیم. اما اگر بدانیم که

اجماعی

اصلاً در این موضوع واقع نشده است، هر قدر که دیگران نقل

اجماع کنند برای ما ارزشی ندارد. بنابراین شایسته‌تر این است که دست از واژه، اجماع برداریم و بگوییم «اکثر» مسلمانان اتفاق نظر در مورد عدالت صحابه دارند، همچنان که ابن حجر عسقلانی و آمدی همین تعبیر را به کار برده‌اند.

حق مطلب

بسیار تعجب است از اندیشمندان اهل سنت که کتابهای خود را پر از خطاها و لغزشهای صحابه نموده‌اند و با این وصف آنان را عادل می‌شمارند.

آیا آنکه درخت خرمائی را بر رسول خدا و سکونت در بهشت ترجیح می‌داد^{۹۱} و یا آنکه همواره بر رسول خدا طعن می‌زد و دیگران را به شورش علیه او وادار می‌نمود^{۹۲} و یا آنکه برای قطعه زمینی چشمان دختر رسول خدا را پر از اشک کرد^{۹۳} و یا آنکه به رسول خدا در زمان حیاتش نسبت هذیان‌گویی داد^{۹۴} و به صراحت و بی‌باکی احکام دین را تغییر می‌داد^{۹۵} و یا آنکه بیت‌العمال را بیت خود می‌دانست و اصحاب شایسته پیامبر را شکنجه و تبعید می‌کرد^{۹۶} و یا آنکه برای رسیدن به مقام دنیوی یا خاموش کردن کینه، جنگ جمل را آفرید^{۹۷} و یا آنکه چهل هزار نفر از مسلمانان و از جمله صحابی برجسته رسول خدا «عمار یاسر» را به قتل رساند^{۹۸} و... صحابی رسول خداست؟

هرگز، هیچ صاحب خردی این را نمی‌پذیرد.^{۹۹} پس اعتراف به این مطلب عقلانی است که بگوئیم همه اصحاب پیامبر در رتبه واحدی نبودند، عده‌ای چون علی (ع) به تصریح اندیشمندان اهل سنت در برترین مراتب مصاحبت با رسول خدا (ص) قرار می‌گیرند و برخی نیز چون معاویه که به نقل ابن ابی‌الحدید زندقی بیش نبوده است نیز اصحاب شمرده می‌شوند.

بر این اساس اصحاب را می‌بایست چون دیگر خلائق به درجاتی تقسیم کرد:

- ۱- کسانی که شخصیتشان و نه فعلشان مورد ستایش قرآن قرار گرفته است، این دسته همواره قابل ستایش هستند.
- ۲- افرادی که فعلشان مورد ستایش قرار گرفته است، طبعاً آنان تا زمانی که متشبث به آن فعل و مثل آن هستند مورد ستایشند.
- ۳- کسانی که حتی ایمان آنها واقعی نبوده و منافق

محسوب

می‌شوند. اینان پیامبر را

درک کرده و او را دیده‌اند و در محضر

او بوده و چه بسا به جهاد با او رفته و در دیگر

کارهای اجتماعی پیامبر را یاری کرده باشند، ولی

هرگز یار رسول خدا محسوب نمی‌شوند.

وَمَنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمَنْ أَهْلَ الْمَدِينَةِ
مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَأَتَلَعْتُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنَعَذِّبُهُمْ
مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ. ۱۱۱

علاوه اینکه در روایت ذیل که بخاری و مسلم از رسول
خدا(ص) نقل کرده‌اند، نه تنها لیاقت شخص در عصر
حیات رسول خدا(ص) برای اخذ عنوان صحابی لازم
است بلکه باید اعمال و رفتار او را بعد از ارتحال حضرت در
نظر گرفت.

یرد علی یوم القيمة رهط من اصحابی (امتی)، فیحلون
عن الحوض. فاقول: یا رب اصحابی. فیقول انه لا علم لک
بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری. ۱۱۱

در روز قیامت گروهی از اصحابم (امت) بر من وارد
می‌شوند سپس از حوض دور می‌گردند. من می‌گویم: خدا
اینها اصحاب من هستند. خداوند می‌فرماید: تو به آنچه آنان
بعد از تو انجام دادند آگاه نیستی، آنان به همان حالت سابق
(جاهلیت) باز گشتند.

پانوشت‌ها

۱- نحل/۶۲.

۲- کنز العمال، ج ۲، ص ۲۰۱، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۹۸.

۳- نهج البلاغه، خ ۱۸۹.

۴- ر.ک: التفسیر والمفسرون، ج ۱، ص ۸۹.

۵- اتقان، ج ۲، ص ۱۸۷.

۶- مناهل العرفان، ج ۱، ص ۴۸۳.

۷- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۵۰، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۳.

۸- بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۹۶.

۹- شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۲، ص ۴۹.

۱۰- تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۱۲۳.

۱۱- بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۳۶۹.

۱۲- ر.ک: المذاهب الاسلامیه فی تفسیر القرآن، ص ۸۴.

۱۳- فتح الباری، ج ۵، ص ۱۸۵.

۱۴- تفسیر میزان، ج ۱، ص ۷۷.

۱۵- ر.ک: الاتقان، ج ۲، ص ۱۸۹.

۱۶- فجر الاسلام، ص ۲۰۲.

۱۷- تفسیر طبری، ج ۲۳، ص ۵۱ و ۵۳.

۱۸- فجر الاسلام، ص ۲۰۲.

۱۹- بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۲۱۳، سفینه، ج ۲، ص ۱۳۷، کنز العمال،
خ ۳۰۷۷.

۲۰- بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۲۱۳.

۲۱- ر.ک: اعیان الشیعه، تأسیس الشیعه، اسدالغابه، الاصابه، تذکره
الحفاظ، مروج الذهب، تنقیح المقال.

۲۲- التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۷۴.

۲۳- ر.ک: الاسرائیلیات و اثرها فی التفسیر، ص ۱۲۰.

۲۴- ر.ک: فجر الاسلام، ص ۲۰۱.

۲۵- اضواء علی السنة المحمدیه، ص ۱۱۰.

۲۶- تاج العروس من جواهر القاموس.

۲۷- قاموس القرآن.

۲۸- المنجد.

۲۹- قاموس المحيط.

۳۰- لسان العرب.

۳۱- ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن راغب اصفهانی، ج ۲، ص ۵۳۰.

۳۲- الاصابه فی تمييز الصحابه، ج ۱، ص ۱۰.

۳۳- اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۱.

۳۴- الاصابه فی تمييز الصحابه، ج ۱، ص ۱۰.

۳۵- همان.

۳۶- نظریه عدالت صحابه و رهبری سیاسی اسلام، ص ۳۳.

۳۷- ر.ک: نظریه عدالت صحابه و رهبری سیاسی در اسلام، ص ۲۸.

۳۸- در راه وحدت، انتشارات واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، ج ۱،
ص ۳۹.

۳۹- ر.ک: پژوهشی در عدالت صحابه، ص ۲۷ و ۲۸.

۴۰- گفت‌وگوی مذاهب (عدالت صحابه)، ج ۲، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۴۱- ترجمه مقام صحابه، ص ۹۵-۹۳.

۴۲- همان.

۴۳- الاصابه فی تمييز الصحابه، ج ۱، ص ۱۷.

۴۴- المستصفی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۴۵- ر.ک: عدالت صحابه، سید مرتضی عسگری.

۴۶- ویژگیها و دیدگاههای دو مکتب در اسلام، سید مرتضی عسگری،
به نقل از الاستیعاب، ج ۱، ص ۲.

۴۷- اسدالغابه، ج ۱، ص ۳.

۴۸- ویژگیهای دو مکتب در دیدگاه اسلام، ۱۴۸.

۴۹- اهل سنت واقعی، محمد تیجانی تونس، ص ۱۹۹ به نقل از صحیح
مسلم، با شرح نووی، ج ۸، ص ۲۲.

۵۰- مقام الصحابه، ص ۱۰۶.

۵۱- عدالت صحابه در میزان، کتاب و سنت، به نقل از میزان الاعتدال
ذهبی، ج ۱، ص ۲.

۵۲- مقام صحابه مترجم، محمد شفیع دیوبندی، به نقل از علوم الحدیث

ابن صلاح ح ۲۶۴.

۵۳- همان، ص ۱۰۶.

۵۴- ر.ک: مقام صحابه.

۵۵- همان، ص ۱۰۶.

۵۶- اهل سنت واقعی، به نقل از کبائر، ص ۲۳۸ و ۲۳۶.

۵۷- ر.ک: مقام صحابه، محمد شفیق دربندی.

۵۸- الاصابة فی تمييز الصحابة، ج ۱، ص ۱۷.

۵۹- ر.ک: عدالت صحابه در میزان، ج ۱، ص ۳۲.

۶۰- فتح ۲۹.

۶۱- توبه / ۱۰۰.

۶۲- فتح ۱۸.

۶۳- آل عمران / ۱۱۰.

۶۴- بقره / ۱۴۳.

۶۵- انفال / ۶۴.

۶۶- انفال / ۷۴.

۶۷- حشر / ۸.

۶۸- حدید / ۱۰.

۶۹- نساء / ۹۵.

۷۰- توبه / ۲۵ و انفال / ۱۶.

۷۱- توبه / ۱۱۸.

۷۲- توبه / ۵۷ و ۵۸.

۷۳- نور / ۱۱ تا ۱۶.

۷۴- بیش از سی بار اصحاب در قرآن مورد مذمت قرار گرفته‌اند که بخشی از این موارد تنها در سوره توبه عبارتند از: آیات ۲۵، ۳۸، ۴۲، ۶۱، ۶۴، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۷، و....

۷۵- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۶۰۷.

۷۶- همان.

۷۷- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۲۶.

۷۸- گفت و گوی مذاهب، عدالت صحابه، ص ۱۶۰.

۷۹- تفسیر البحر ابی حیان اندلسی، ج ۵۲۸.

۸۰- ر.ک: گفت و گوی مذاهب (عدالت صحابه).

۸۱- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۴۱۲، رقم ۱۵۱۱.

۸۲- گفت و گوی مذاهب، عدالت صحابه، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۸۳- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۴۱۲، رقم ۱۵۱۱.

۸۴- گفت و گوی مذاهب، عدالت صحابه، ص ۱۵۵.

۸۵- شبهای پیشاور، ص ۵۹۵.

۸۶- همان منبع، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

۸۷- همان منبع، به نقل از شرح صحیح مسلم نووی، ج ۱۵ و ۱۶، ص ۳۱۸ و ۵۸.

۸۸- ر.ک: ترجمه پژوهشی در عدالت صحابه، احمد حسین یعقوب، ص ۸۶.

۸۹- همان منبع، ص ۷۶، به نقل از المستصفی، ابو حامد غزالی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۹۰- همان منبع، ص ۷۶، به نقل از المستصفی، ابو حامد غزالی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۹۱- وی سمره بن جندب بود، سمره در خانه مردی انصاری درخت خرمایی داشت و به بهانه سرکشی به آن، مزاحم انصاری و اهل او می‌شد.

انصاری از او نزد رسول خدا شکوه کرد، پیامبر از سمره خواست قبل از ورود به منزل انصاری اجازه بگیرد ولی او نپذیرفت. حضرت درختی دیگر به او داد و تاده درخت را به او پیشنهاد کرد، ولی سمره نپذیرفت. حضرت وعده درختی بهشتی به او داد ولی او از پذیرش آن سر باز زد. پیامبر در نهایت به انصاری فرمود: درخت را از زمین درآور و پیش روی او بینداز که در اسلام کسی حق ضرر رسانی به دیگری ندارد. (وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۵۵).

۹۲- چون عبدالله بن ابی و دیگر منافقان مدینه.

۹۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۱.

۹۴- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۳۹ مستند احمد، ج ۱، ص ۳۲۵.

۹۵- الغدیر، ج ۶، ص ۱۲۱، موطأ مالک، ج ۱، ص ۷۲.

۹۶- الغدیر، ج ۸، ص ۲۵۰ و ۲۸۶ و ۳۱۲، کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۰۵.

۹۷- ر.ک: نقش عایشه در تاریخ اسلام.

۹۸- ابن ابی الحدید معتقد است که معاویه متهم به کفر و زندقه است. ابن ابی الحدید در بخش دیگر از کتاب خود، جریان «مطرف بن مغیره» را به عنوان شاهد گفتار خود و دلیل قول علماء معتزله می‌شمارد و به تفصیل آن را نقل می‌کند «مطرف بن مغیره» می‌گوید:

پدرم با معاویه نشست و برخاست داشت، و همواره از عقل و تدبیر معاویه برایم سخن می‌گفت ولی شبی که او از منزل معاویه برمی‌گشت او را سخت پریشان دیدم، علت حزن و پریشانی را از وی جویا شدم، پدرم گفت: امشب در خلوت به معاویه گفتم: به هرجا که خواسته‌ای رسیده‌ای، چه بهتر اینکه عدالت آشکار کنی، به خلائق نیکی نمایی، و به برادران و عموزادگان از بنی هاشم توجه کنی و صلح رحم نمایی، چرا که دیگر از آنان وحشت نداری و آنها نمی‌توانند ضرری به تو برسانند، انجام این کار باعث می‌شود هم بهره‌اخری ببری و هم اینکه به رحمت و مودت مشهور گردی.

معاویه که سخنانم را می‌شنید در پاسخ گفت: هیئات، هیئات، امید به چه شهرتی و یادی از خود داشته باشم، ابوبکر و عمر آمدند و رفتند، و هیچ یادی از آنها باقی نماند. اما پیامبر که او به طعن نامش را چنین آورد (ابن ابی کبشه)، هر روز پنج بار نامش را با صدای بلند می‌برند و می‌گویند: «اشهد ان محمداً رسول الله».

بعد از این نام چه عملی باقی می‌ماند و نام چه کسی بر سر زبانها باقی خواهد بود. نه هرگز به خدا قسم تا نام او را دفن نکنم دست بر نمی‌دارم.

شرح حدیدی، ج ۱، ص ۳۴۹.

۱۰۰- توبه / ۱۰۱.

۱۰۱- جامع الاصول ابن اثیر، ص ۱۲۰، ح ۷۹۷۳.